

جنبش کارگری، مسائل و وظائف آن (۱)

(سهمی در نقد نظری دموکراسی خرده بورژوازی)

بخش اول : ۱ - "بحث آزاد" در جنبش کارگری

۲ - بحران انقلابی و دوران انتقالی

بخش دوم : استراتژی و تاکتیک سوسیالیزم انقلابی

بخش سوم : برنامه و روش عمل انقلابی توده‌ای

بخش چهارم : مارکسیزم دوران ما

مقدمه

جهت مقابله با بحران کنونی جنبش کارگری شکل گرفته است و، بویژه در میان سازمانها و گروه‌های سنتریست چپ، تخریب و تفرقه‌اندازی سنتریست‌ها نیز ادامه دارد.

یکی از نمونه‌های بارز این پدیده را در سازمان چ ف خ (جناح اقلیت) می‌یابیم. یکی از رهبران این جناح/سازمان، توکل، سندی تحت عنوان "لنینیسم یا ترسکیسم"، به قصد مقابله با گرایش انتقادی مارکسیستی و مبارزات آن در راه انجام وظایف جدید، انتشار داده است. عنوان سند، به تنهایی، حکایت از رویدادهای مهم می‌کند. این تقابل، بخاطر انتشار نقدی با عنوان "ترازنامه و چشم‌انداز لازم گشته است. نویسنده نقد، رفیق الف ر، آن را "سرانجام" یک دوره بحث و مبارزه مارکسیستهای انقلابی در جناح/سازمان اقلیت علیه گرایش‌های سنتریست می‌داند. در اطلاعیه‌ای به امضای رفقا کاظم، ح، و الف ر، شکل‌گیری گرایش مشخصی بر اساس "نتایج تئوریک و عملی" این نقد اعلام شده است. هر چند که "لنینیسم یا ترسکیسم به اطلاعیه اشاره نمی‌کند، در هر حال پاسخی است از جانب یک گرایش به انتقادات و پیشنهادات گرایشی دیگر و انتشارش به همه این امکان را می‌دهد که با محتوای واقعی این تقابل آشنا شوند و درسهای آنرا به کار وحدت انقلابی جدید گیرند. بویژه آنکه این رویداد مهم در یکی از عمده‌ترین سازمانهای سنتریست صورت می‌پذیرد.

جنبش انقلابی کارگری ایران، امروزه بیش از هر زمان دیگری نیازمند یک بحث گسترده درونی است. اما، بازسازی و پاکسازی جنبش نیازمند تقابل‌های واقعی است. باید کلیه گرایش‌ها مشخص شوند و اختلافات و انحرافات را روشن کنند، تا گروه بندی‌های متکی بر تجربیات یک دوره مهم مبارزه انقلابی بتوانند رسالت و حقانیت خود را بسنجند و موقعیت خود را نسبت به وحدت‌ها و تقابل‌های درونی جنبش کارگری ایران تعیین کنند. آغاز این بحث سراسری، که از همین ابتدا گرایش‌ها را مشخص می‌سازد، به نقد چندین گام به پیش است. بنابراین، باید که از این تقابل‌ها استقبال شود - به نحوه مارکسیزم انقلابی. در همین آغاز، باید گام‌های به پیش واریسی شوند. و واریسی مسئولانه، نه بی‌طرفانه و نه مفرضانه. هدف، حل مسائل حاد جنبش انقلابی است و در این راه نخست باید آن چارچوب و روش اصولی بحث که هر گونه مداخله‌ای

ضد انقلاب "اسلامی" (و در حقیقت قرون وسطائی)، با استفاده از وحشیانه‌ترین شیوه‌های شکنجه، غیر انسانی‌ترین موهومات واپس مانده، و وقیحانه‌ترین انگ‌هایی که تاریخ این کشور به خود دیده است، توانست، در اندک مدتی، شکوهمندترین جنبش انقلابی توده‌ای معاصر را سرکوب کند. این شکستی است سخت و تاریخی. پیشگام انقلابی متلاشی است و قطعیت انقلاب چونان دورنمایی تردید پذیر می‌نماید. این شکست، اما، به ناگهان ظاهر نشد. تاریخ مبارزات طبقاتی در ایران زمینه‌های شکست را نمایان ساخته بود. نابودی حزب کمونیست ایران در همان آغاز کار، پیدایش احزاب خیانت پیشگان، رشد گرایش‌های سنتریستی، ناتوانی مارکسیزم انقلابی در مقابله با بحران فقدان رهبری انقلابی کارگری در ایران، و بسیاری از دیگر مسائل مشخص، زمینه‌های تاریخی شکست کنونی را، از مدتها پیش، فراهم ساخته‌اند. مارکسیزم انقلابی نیز همین دیروز مبارزه علیه عوامل این شکست را آغاز نکرده است. ماهها، بلکه سالهاست که در این باره گفته شده و نوشته شده و راه‌های عملی مقابله با این شرایط مطرح گشته‌اند. سنتریزم، اما، از درک این مسائل عاجز است. سنتریست‌ها همواره بر بستر شرایط حمل می‌شوند و در اعماق بحران غرق می‌گردند. سنتریزم نمی‌تواند برش قطعی از مراحل گوناگون اپورتونیزم را عملی سازد، زیرا پیوستن قطعی به مارکسیزم انقلابی، نزد او همانا حکم قتل است. دورویی نفرت‌انگیز وجه مشخصه سنتریزم است. در برابر توده‌های انقلابی در نقش قیم و قهرمان ظاهر می‌شود، و در برابر سرمایه‌داری و زائده‌های آن فرصت طلب و سازشکار. این رهبران و سرداران انقلاب، هنگامی که به چشم و چراغ توده‌ها نیز بدل گردند، هر اندازه که واقعیت انقلاب قطعیت می‌یابد، نقش‌شان در میانجی‌گری شکست تعیین کننده‌تر می‌شود. مارکسیزم انقلابی شکست کنونی را زمینه‌ای برای مبارزه‌ای پیگیرتر در راه ایجاد گروه‌بندی انقلابی جدید و سازماندهی عملی پیشگام انقلابی قرار می‌دهد، و در این مبارزه، یکی از عمده‌ترین موانع بر سر راه رشد گرایش سوسیالیزم انقلابی را همانا وجود گرایش‌های رنگارنگ سنتریستی و تسلط ایدئولوژی روشنفکران رادیکال خرده بورژوا در جنبش انقلابی کارگری تلقی می‌کند. سنتریزم، اما، حتی هنوز، از آنچه بر سر خود و انقلاب آورده است، خبر ندارد. مبارزه مارکسیست‌های انقلابی

را گامی به پیش می‌سازد، روشن گردد. هر که در آن شرکت می‌کند باید از قبل پاره‌ای اصول کار را ببیند. محتوای آن نیز دلخواه تعیین نمی‌گردد. بحث ما در شرایطی صورت می‌گیرد که بحران عمیق انقلابی هر گونه منافع فرقه‌ای را تحت‌الشعاع قرار داده است و ناتوانی پیشگام انقلابی در سازماندهی مقابله با آن، هر روز انتهای بحران را دورتر می‌سازد. نمی‌توان بر این زمینه ایستاد ولی در آسمان تخیلات فرقه‌ای و فردی، و دلخوش به تقابل‌های بیهوده، بسر برد. بدیهی است، روش اصولی امر پیچیده و مجهولی نیست. این روش میباید عالیترین تجلی دموکراسی کارگری باشد. دروغ، افترا، تخطئه، و یا حملات شخصی، از ابزار جنبش انقلابی کارگری نیستند. شاید باشند بسیاری که در جنبش ما راه یافته‌اند - منجمله سنتریست‌ها - ولی نه از اصول دموکراسی کارگری پیروی می‌کنند و نه از هیچ‌گونه اصول دیگری. مارکسیزم انقلابی نباید اجازه دهد که آنها بحث ضروری فکلی را از مسیر اصلی منحرف کنند. بحث ما در باره بحران عمیق انقلابی در دوران کنونی، استراتژی و تاکتیک انقلابی و روش و برنامه مبارزه انقلابی متناسب با این دوران است. توکل، ادعا دارد که خواهان مداخله در این بحث است. اما باید این اجازه را نیز بدهد که ما خود بر اساس محتوی و روش بحث او قضاوت کنیم. باید آنچه ارزش دنبال کردن ندارد جدا شود. و اگر سند توکل نمونه آموزنده‌ای برای نشان دادن شیوه‌های غیراصولی و چگونگی احتراز از آن است، تقصیر از ما نیست. برای آنکه بحث جنبش انقلابی کارگری بتواند به مجرای ضروری برگردد، ناچاریم که نخست به روش برخورد توکل (چونان یک نمونه) به مسائل جنبش و فهم او از ماهیت دوران کنونی بپردازیم.

۱- بحث آزاد در جنبش کارگری

ترازنامه و چشم انداز نقدی است بر "گرایش‌های سنتریست" در رهبری جناح/سازمان اقلیت (و در رهبری سایر گروه‌ها و سازمانهای مدعی جنبش انقلابی کارگری). به اعتقاد نویسنده، گرایش‌های سنتریست که سهم مهمی در شکست مبارزه انقلابی دوره اخیر ادا کرده‌اند، اکنون نیز، به عوض ارائه چشم‌انداز انقلابی برای رهایی از بحران کنونی و سازماندهی واقعی و عملی فعالیت انقلابی، نیروهای مبارز را به ورطه‌ی انفعال و انحطاط کامل می‌کشند و در دوران قطعیت انقلاب، قطعیت شکست را ترویج می‌کنند. او ریشه این گرایش‌ها را در روشنفکران خرده بورژوا می‌بیند و بر اساس بررسی انتقادی ترازنامه عمل کرد مشخص آنها در یک دوره انقلابی، ماهیت اجتماعی و ریشه‌های طبقاتی روش و برنامه آنها را روشن کرده، بیگانگی آن را با مارکسیزم انقلابی و جنبش انقلابی طبقه کارگر نشان داده است. بنابراین، ترازنامه و چشم انداز نقدی است مشخص، با محتوی و روشی روشن، و محتاج بررسی. ممکن است که با تحلیل الف راز اوضاع سیاسی و یا ارزیابی‌های او موافق یا مخالف باشیم، اما نمی‌توانیم ادعا کنیم که نقد او مبهم است و اهداف آن روشن نیست. نمی‌توانیم به بهانه این که سبک نقد او مورد پسند ما نیست، گریبان خود را خلاص کنیم.

در طول نقد الف ر، ماهیت بحران کنونی جنبش انقلابی طبقه کارگر ایران تشریح شده است و نظریات صریح و فرموله شده‌ای درباره مسائل اساسی جنبش، از قبیل استراتژی انقلاب ایران (و مساله مرحله انقلاب) و مفهوم برنامه عمل انقلابی (و مساله ناکفایتی

برنامه حداقل)، برای بحث سراسری ارائه گشته‌اند. چشم اندازی که نویسنده در برابر مارکسیست‌های انقلابی می‌بیند نیز به صراحت ترسیم شده است: "جدایی قطعی (تئوریک، عملی و تشکیلاتی) از واقعیت وارونه... یعنی چرخش به صنعت، سازماندهی پیشگام کارگری مستقل از روشنفکران خرده بورژوا، و درگیری عملی در جنبش کارگری تحت برنامه انقلابی." پیشنهادات عملی نویسنده درباره اهمیت ایجاد بولتن بحث سراسری مارکسیست‌های انقلابی (و در ضمن مروج و سازمانده) و نقش کمیته‌های عمل در سازماندهی مبارزه سراسری علیه ضد انقلاب، از بررسی و نقد تجربه عملی دوره گذشته جدا نیستند و ارتباط آنها با استراتژی و برنامه انقلابی نشان داده شده‌اند. می‌توان با تمام نظریات و پیشنهادات الف مخالفت کرد. اما به شرط آنکه مقدمات و مفروضات بحث و نتایج آن رد شوند. نمی‌توان بدون بررسی مطالب بحث - به بهانه این که مبهم و کلی است و یا اینکه بی اهمیت است - گریبان خود را خلاص کرد. چه کسی تصدیق خواهد کرد که مطالب مورد بحث همگی مهمند و مسائل اساسی و فوری جنبش کارگری انقلابی ایران را در بر نمی‌گیرند؟

از اینرو، ترازنامه و چشم انداز سندی است که برخورد جدی می‌طلبد. یکایک بخش‌های آن قابل بررسی است. محتوای آن ایجاب می‌کند که ارزیابی شود، و درست ارزیابی شود. نمی‌توان درباره مسائل مهم جنبش انقلابی سبک مغزانه نظر داد. باید ابعاد شناخت الف ر از بحران کنونی انقلاب بررسی گردد، صحت و یا سقم نظریات او درباره استراتژی و برنامه انقلابی اثبات شود و پیشنهادات مشخص و عملی او بدون پاسخ (مثبت یا منفی) نمانند. این روشی است که هدف خود را روشنگری قرار می‌دهد. نه کار دشواری است و نه کشف و اختراع جدید. تصور این که مطالب بالا بدیهی نیستند، دشوار است. آیا توکل، در پاسخ خود به این نقد، همین روش بدیهی را اتخاذ کرده است؟ متأسفانه، پاسخ این سوال که می‌توانست با آری داده شود و قضیه روش کنار گذاشته شود، در مورد نوشته توکل به درازا خواهد کشید. نخستین ایراد چشمگیر لنینیسم یا ترتسکیسم اینست که بر خلاف وعده نویسنده، پاسخ به نوشته الف ر نیست. توکل بجای نقد این سند مشخص و مباحث مشخص آن، شخصیت نویسنده‌اش را به باد انتقاد گرفته است. شخصیت نویسنده مشخص است. او عضو جناح اقلیت است. بنابراین ارزیابی عملکرد و سوابق او نباید کار دشواری باشد. اگر برای توکل جداکردن عقاید الف ر از شخصیت او دشوار است، دست کم می‌توانست به آسانی شخصیت او را فاش سازد. اما به نظر می‌رسد که منظور توکل این "شخصیت" مشخص نیست. او به شخصیت "پنهانی" الف ر ایراد دارد. او قصد این را ندارد که به نقد مشخص الف ر پاسخ دهد، بلکه خواهان آنست (و این را خود گفته) که "ماهیت واقعی" الف ر را "هر چه بیشتر عریان" سازد. البته عریان سازی ماهیت افراد فی نفسه ایرادی ندارد. اما روش صحیح این کار نیز بررسی عقاید و عملکردهای افراد است، و نه پرده‌داری از چهره‌های که ما خود از پیش به آنها نسبت داده‌ایم. بحث اصولی خود بخود ماهیت‌ها را افشاء خواهد کرد.

توکل، بجای این شیوه اصولی و عملی، حتی برای افشاگری، پاره‌ای اتهامات بی‌اساس، حملات شخصی، برچسب‌های اخلاقی، و در یک کلام، هر گونه لجن پراکنی را بر سر الف ر فرو ریخته است. و حتی پس از این همه، باز به عقاید، نظریات، انتقادات و یا پیشنهادات الف ر نپرداخته است. مطالعه لنینیسم یا ترتسکیسم نشان

می‌دهد که توکل هر چه توانسته علیه الف ر گفته است تا نیاز به بررسی نقد او را کتمان کند. خود او، چندین بار، اظهار می‌کند که علاقه‌اش به بررسی نقد الف ر تنها به این دلیل است که نشان دهد ماهیت نویسنده همان است که او " هر چه بیشتر عریان" ساخته است. بدین ترتیب، آنچه واقعا " در ترازنامه و چشم انداز وجود دارد، یعنی یک نقد مهم و جدی، دیده نمی‌شود. و حتی رد نمی‌شود. توکل در این نقد فقط "نخستین اعتراف آشکار" الف ر به آن ماهیت واقعی کذایی را مشاهده می‌کند که " مدت‌ها سعی در پنهان داشتن آن داشتند".

این شیوه " نقد"، به سند توکل ترکیب و محتوای خاصی بخشیده است. نقد او بی‌شابهت به یک متن کیفرخواست نیست. بخش اول سند را می‌توان، در واقع، بخش پرونده سازی نامید.

توکل نخست حکم می‌دهد که بحران شدیدی " جنبش کمونیستی ایران" را فرا گرفته است. (و منظور او از " جنبش کمونیستی ایران" عبارتست از سازمان‌های سنتریست خط ۲). سپس او حکم دیگری می‌دهد که در این بحران پیدایش گرایش‌های انحرافی اجتناب‌ناپذیر است. سپس به تاریخ انقلاب روسیه گریز زده حکم دیگری می‌دهد که "در اواخر ۱۹۰۶ و اوایل ۱۹۰۷"، یعنی در دوره پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵، جنبش سوسیال دموکراسی روسیه نیز با یک " بحران" روبرو بوده است (خود او، اما، اغلب نقل قول‌هایی که برای اثبات این قضیه آورده است از مباحث سالهای ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۴ انتخاب کرده است!)، زیرا گرایش‌های انحرافی نظیر منشویزم، اتزویزم، انحلال طلبی و خداجویی و خداسازی شکل می‌گیرند و " انحطاط ایدئولوژیک روشنفکران خرده بورژوا را به نمایش می‌گذارند". سپس باز حکم داده می‌شود که همانطور که لنین علیه این انحرافات مبارزه کرد، ما نیز باید علیه انحرافات کنونی جنبش مبارزه کنیم. سپس حکم دیگری داده می‌شود که در میان گرایش‌های منحرف مذکور "بالاخره گرایش‌های منحنی نظیر ترسکیسم بروز می‌کند". سپس گریز دیگری به انقلاب روسیه می‌زند و اثبات می‌کند که در مورد فلان مساله (که معلوم نیست)، لنین فلان جمله را علیه تروتسکی ابراز داشته است. سپس ادعا می‌کند که تعریف الف ر از بحران مشتی " اشارات کلی و مبهم " بیش نیست. سپس ادعا می‌کند که همین اشارات کلی و مبهم ولی به اندازه کافی صریح و روشن هستند که نشان دهند برخی از عقاید الف ر شبیه برخی از عقاید تروتسکی است!

بنابراین، پرونده تکمیل است. الف ر " تروتسکیست " است. گویا تا کنون با توسل به عبارات " سر بسته" و " مبهم" این ماهیت "ننگین" را پنهان می‌کرده است، در صورتی که اکنون -حتما- بخاطر بحران! - به این "انحراف عظیم تاریخی" اعتراف می‌کند، و آنهم " اعتراف آشکار". به عبارت دیگر، " بالاخره گرایش‌های منحنی نظیر ترسکیسم بروز می‌کند". برای اثبات این مساله هر چند که از متهم "اعتراف آشکار" گرفته شده است - توکل یک "شاهد" مهم نیز رو می‌کند. معلوم می‌شود که الف ر در نوشته‌ای که بدست توکل رسیده است و ما نمی‌دانیم که چیست، حتی انقدر "آشکار" توطئه چینی می‌کند که از تروتسکی نقل قول نیز می‌آورد - یک سال و اندی قبل از "نخستین -اعتراف آشکار"!

این پرونده البته جایی برای بحث نمی‌گذارد. بقول توکل، عقاید تروتسکی، به اندازه‌ای بی‌ارزشند که " نیاز به بحث‌های عریض و طویل ندارد" و " احمقانه تر از گفتار خود تروتسکی بسط کلیشه وار و کلی آن به شرایط ایران است." در نتیجه، در بخش دیگر نوشته، حکم

دادگاه داده می‌شود: شخص تروتسکی " خائن"، " مرتد" و "منحط" بوده است (و این " بر کمتر کسی ... پوشیده است") و بنابراین چنانچه کسی حرفی شبیه یکی از حرف‌های او در هر زمانی بزند، نه تنها "احمق" است، بلکه بسیار بدیهی است که بیهوده از انقلابیون راستین ایراد بگیرد. پس، نقد الف ر بی ارزش است: " او در حقیقت همان ترهات تروتسکی را تکرار می‌کند." و پس، تنها دلیلی که برای بررسی نقد الف ر وجود دارد، اینست که "بررسی این نوشته به ما امکان می‌دهد که نشان دهیم ... آیا نویسنده در این مقاله از لنینیسم دفاع می‌کند یا از ترسکیسم." بدین ترتیب، بحث و نقد الف ر تخطئه می‌شود. منبع مسائل بحران انقلابی، مرحله انقلاب و برنامه عمل انقلابی، همگی فقط تا آنجائی بررسی می‌شوند که تروتسکیست بودن الف ر اثبات گردد. لابلای این گونه بررسیها نیز با عباراتی نظیر " این است سرنوشت ننگین و رقت بار همه ترسکیستها" پر می‌شود.

کیفرخواست توکل علیه الف ر، اما، به مطالب فوق خلاصه نمی‌شود. از آنجا که مبادی کتافات مذکور کافی نیستند، لیست درازی از برجسب‌های دیگر نیز، به منزله چاشنی افشاءگری اصلی، نثار الف ر شده است. در صفحات مختلف لنینیسم یا ترسکیسم می‌یابیم که الف ر نه تنها " یک ترسکیست منحط"، بلکه همچنین، شخصی است " بی شهامت"، " وراج"، " فریبکار"، " کاسیکار حسابگر" و معرف یک "جریان رسوای زهد ریاکارانه" که "اما" جهل و نادانی " او و " بی محتوایی" عبارتش از وصف خارج است - و بسیاری " تعریف" های دیگر. البته، افشاگری‌های " سیاسی" خود بخش مستقل دیگری را تشکیل می‌دهند؛ مثلا، " ارتجاعی، ضد انقلابی، دنباله روی بورژوازی، وغیره. البته اگر کسی بخواهد می‌تواند حتی ادعا کند این همه بحث سیاسی است، رسوا نامه نویسی نیست.

این شیوه " نقد" باعث می‌شود که کنترل اتهامات از دست خود توکل نیز خارج شود. اتهامات بقدری زیادند که گاهی در تناقض با یکدیگر قرار می‌گیرند. توکل از هیچ چیزی نمی‌گذرد.

مثلا، هنگامی که توکل به تاریخ انقلاب روسیه گریز می‌زند، تعاریف مشخصی (با استناد به لنین) از منشویزم ("بیش از پیش به سمت سازشکاری طبقاتی پیش می‌روند")، اتزویزم ("در حقیقت اپورتونیسم در پوشش عبارت پردازی انقلابی بود.")، انحلال طلبی (" با یک رشته ارتداد مسلکی، روی گرداندن از برنامه و تاکتیک انقلابی مشخص می‌شود.")، خداجویی و خداسازی (که ظاهرا " تعریف این یکی را نمی‌دانسته زیرا آنها فقط کار عمومی همه منحرفین را انجام می‌دهند: "انحطاط ایدئولوژیک روشنفکران خرده بورژوا را به نمایش می‌گذارند.") ارائه می‌دهد. خواننده شاید نخست هدف از این تعاریف را نفهمد. اما، در ضمن نقد متوجه خواهد شد که هدف توکل، از ذکر دقیق این همه انحرافات، نسبت دادن همه آنها (اضافه بر تروتسکیزم) به الف راست. او در سراسر نوشته‌اش جهت اثبات " تمایل الف ر" به سازش کاری طبقاتی، ارتداد مسلکی، اپورتونیسم، عبارت پردازی و روی گرداندن از برنامه و تاکتیک انقلابی، صفحه‌ها سیاه کرده است.

به نظر می‌رسد که توکل از دادن نسبت خداجو و خداساز به الف ر خودداری کرده است. اما، در واقع از این نیز نگذشته است و بطور غیر مستقیم این اتهام را نیز وارد ساخته است. او "اثبات" کرده است که الف ر، مانند نمایندگان خداجو و خداساز، انحطاط ایدئولوژیک روشنفکران خرده بورژوا را، به "نمایش" می‌گذارد. الف ر، مطابق حکم دیگری از قماش احکام قبلی، به عنوان " یک روشنفکر خرد

بورژوا " نیز به جنبش شناسانده شده است . و روشنفکران خرده بورژوا هم که معلوم الحالند : تسلیم طلب ، فرقه‌گرا ، پرهیا هو ، سازمان شکن ، بسی انضباط ، محفل گرا ، فراکسیونیت ، و قس علیهمده . و این دیگر اوج شیوه تخطئه سازی است . کدام رسوایی بیشتر از این که الف ر را متهم به همان چیزی کنیم که خود او از آن بیزار است و نقد مفصلی نیز بر آن نوشته است ؟ ترازنامه و چشم انداز نقدی است علیه روشنفکران خرده بورژوا . ماهیت آنان ، در سرتاسر نوشته تحلیل و افشاء شده است (و نه اینکه لیستی از برچسب ارائه شود) . توکل ، خود را خلاص کرده است . بجای بحث و پاسخ ، گفته است : خودتی ! و به همین سادگی !

همه این کارها شده است . حرف ما را نپذیرید . لنینیسیم یا ترسکیسیم را بخوانید و ببینید . با این وجود ، توکل به شیوه نگارش الف ر ایراد دارد . او می‌گوید : " البته ما بسیار مایل بودیم که رفیق نویسنده ((!)) ((پس از این همه اتهامات " رفیق " هم خطاب می‌شود !)) به عوض خرده گیری ، حاشیه پردازی و عبارت پردازی‌های بی محتوا نظیر این که سال پیش شخصی چنین و چنان گفته بود . یک سال پیش در نشریه کار چنین عبارتی به کار برده بود ... و یا این که رفیقی در کنگره ... چنین و چنان گفت ... به اصل مسأله می‌پرداخت ... (و با استناد به نوشته‌های مستند) به بررسی اختلاف نظرها می‌پرداخت . " اما ، در تمام نوشته توکل جز چند اشاره مختصر (آنهم چنانکه شرحش رفت) به نوشته مشخص (و مستند) الف ر هیچ گونه بحث مستندی وجود ندارد . و تازه ، یکی از این اشارات نادر ، نقل قول درباره " دیوار چین " ، تحریف نیز شده است (الف ر درباره تضادهای مواضع طرفداران انقلاب دو مرحله و به زبان خود آنان سخن می‌گوید . توکل ، اما ، با تحریف فعل " جواب می‌گیریم " به " جواب می‌گوئیم " نقد الف ر را وارونه کرده است) . بیش از نیمی از اتهامات الف ر با استناد به این جمله یا آن کلمه که توکل ادعا می‌کند او در فلان جمع یا بهمان روز گفته است ، " اثبات " شده‌اند . بر اساس یک گفته که معلوم نیست الف ر در پاسخ به چه چیزی اظهار داشته (" بگذار لیبرال‌ها قدرت را بگیرند ... ") ، چندین صفحه توهین ، تمسخر ، فحش و برچسب علیه او نوشته شده است . بر اساس همین " استناد مستند " ، توکل ثابت کرده است که الف ر در حقیقت به بورژوازی " تمایل " دارد ، هر چند که " شهادت " گفتن آن را ندارد و پشت شعارانقلاب سوسیالیستی و جمهوری شوراها " مخفی " شده است .

اما ، این شیوه بحث مارکسیست‌های انقلابی نیست . و این شیوه بحث رفقای اقلیت نیز نبوده است . این شیوه بحث یا اخیراً اتخاذ شده است و یا اینکه ، توکل فقط سخنگوی بخش خاص و بسیار خاصی از اقلیت است که با سنن آن مغایرت دارد . بر اساس همین شیوه بحث ، بدون پرداختن به محتوای بحث ، می‌توان خصوصیات سیاسی ، فرهنگی ، اخلاقی و روانی نویسنده آن را دریافت . اما ، این هدف بحث نیست . بحث سراسری جنبش انقلابی پرولتاریای ایران بمنظور افشاءگری نویسندگان و شرکت کنندگان آن نیست . هدف بحث فعلی ، درس گرفتن از تجربیات یک دوره انقلابی ، بررسی مسائل فعلی و ارائه چشم انداز حقیقی انقلابی است . البته ، در ضمن این بحث ، تعیین دقیق اختلافات و افشای صریح انحرافات لازم می‌شود . اما ، این کجا و شیوه توکل کجا ! او به رغم اشتیاق شدیدش به افشای ماهیت " واقعی " الف ر ، فقط ایسن حقیقت ساده را اثبات کرده است که به سادگی می‌توان یک رویداد مهم را به نمایشنامه پیش پا افتاده فضاحت بار تبدیل کرد حتی در " جنبش کمونیستی ایران " .

مارکسیست های انقلابی قصد شرکت در اینگونه نمایشنامه‌ها را ندارند . ترازنامه و چشم انداز نقدی است مهم ، و در اوضاعی نوشته می‌شود که جنبش کارگری انقلابی ایران ، بیش از شاید هر زمان دیگری ، نیازمند ترازنامه و چشم انداز است . و بویژه این که ، نقدی است معرف تجربیات گرایش انقلابی مارکسیستی س ج ف خ ا ، در یک دوره مهم مبارزه انقلابی . توکل ، شاید اساساً قصد بحث و یا شرکت در بحث این گرایش را نداشته باشد . اما ، ما داریم . بنابراین ، هر چند که توکل از بحث مشخص خودداری کند و عرصه‌های مطلوب خود از " مبارزه ایدئولوژیک " را انتخاب نماید ، تا زمانیکه قصد مداخله در جنبش کارگری انقلابی را دارد ، باید ببید که ما ناچار نیستیم شریک مسائل خصوصی او و یا همدم سفر او به صحرای کربلا باشیم . ما بحث خود را دنبال می‌کنیم .

بحث ما درباره بحران کنونی ، و دوران کنونی و ارتباط این دو با یکدیگر است . توکل خواهان افشاگری " ترسکیسیم " است . اما ، او هم ناچار است ، در ضمن این افشاگری ، به مسائل مورد بحث اشاره کند . او هم ناچار است اثری از برخی از عقاید خود بجا بگذارد . ما باید همین اثرات را هم جدی بگیریم . اگر توکل خواهان ادامه بحث باشد ، او هم همین کار را خواهد کرد . انتشار ترازنامه و چشم انداز ، رویداد مهمی بود که آغاز بحث اساسی و جدی را نشانه می‌زد . به رغم میل توکل ، نباید اجازه داد که این رویداد مهم به هدر رود . این بدان معنی نیست که ما به مسائل مورد علاقه توکل نباید بپردازیم . مسائل مورد علاقه او ، موارد اختلاف ماست . اما هر بحثی جائی دارد . در جای خود به مسائل لنینیسیم یا ترسکیسیم نیز باید پرداخته شود .

۲- بحران انقلابی و دوران انتقالی

در مرکز نقد الف ر ، مسأله ناتوانی سنتریست‌های اقلیت در درک صحیح بحران انقلابی کنونی ، و ارائه راه‌های عملی سازماندهی برای انقلاب ، قرار گرفته است . ترازنامه و چشم انداز نتایج کنگره اقلیت نخستین کنگره در تاریخ س ج ف خ ا - را اثباتی برای این حقیقت می‌داند که سنتریست ها در ریشه‌یابی بحران ناتوانند و در عمل نشان داده‌اند که " نمی‌خواهند خلاف جریان بروند . " الف ر ، بر اساس واریسی نتایج کنگره در برخوردش به مسائل برنامه و روش انقلابی ، نشان می‌دهد که در کنگره " آنچه تصویب شد و آنچه تعیین شد ، همان بود که بود . " همان روش التقاطی در تئوری که هر بار سازمان را " طعمه اپورتونیزم " ساخته است ، همان بینش از برنامه عمل انقلابی و همان دید از دوران و مرحله انقلاب ، که این چنین سازگاری خود با واقعیت انقلاب را به اثبات رسانیده است ، یعنی همان که بود و به شکست انجامیده بود ، هنوز هم حاکم است . به عقیده الف ر ، کنگره ثابت کرد که نمی‌خواهد جسز " رتق و فتق ساده امور " گام دیگری بردارد و " راه چاره‌های تازه " بنماید . و تازه همین " ماتریالیزم نفرت انگیز " ، یعنی تثبیت آنچه هست ، نامیده می‌شود : " یک گام ارزنده ... به جلو " .

توکل ، این نقد را " مبهم " می‌یابد . روشن می‌شود که چرا . اما ، بهرحال ، این دیگر از حد یک مسأله ادراکی گذشته است تا توکل بتواند در آن ابهام ببیند . ترازنامه شکست با خون هزاران انقلابی نوشته شده . آنچه مبهم است ، سهم توکل و توکل‌ها در این ترازنامه

است. نقد الف در درباره آن روان مردگانی است که در راس جنبشند و خود را منادیان انقلاب می‌دانند، ولی دیگر" به تدریج حساسیت خود را از دست می‌دهند. " نه می‌فهمند که چرا شکست خورده‌اند و نه می‌فهمند که چرا پیروزی انقلاب قطعی است. الف ر می‌نویسد: " همگان حاضر در کنگره پذیرفتند که بحرانی هست - در همه سطوح و ریشه‌دار. همگان، اما در واری ریشه‌ی آن بازماندند. " ترازنامه کار اقلیت از کنگره تا کنون این ناتوانی را نشان داده است. ترازنامه و چشم‌انداز به بررسی ریشه‌های این ناتوانی در " تئوری "های سنتریزم پرداخته است و راه‌های تئوریک و عملی رفع آن را به پیش نهاده است.

اما، توکل، به جای بررسی نقد و ارزیابی پیشنهادات الف ر، خود را با این حرف تسلی می‌دهد که ترازنامه و چشم‌انداز، جز برخی "اشارات کلی و مبهم" چیزی درباره بحرانی به دست او نداده است تا پاسخ دهد. مساله توکل رفع بحران نیست. او چند کلامی در ابتداء درباره "بحران گفته است و سپس تنها به آن بخش‌هایی از بحث الف ر اشاره کرده که به نظر او مدارک جرم‌دو نشان می‌دهند" از ترسکی به عاریت گرفته. او برای افشای ماهیت " واقعی" الف ر زحمت بحث را تحمل کرده است. به هر دو بحث باید پرداخت.

توکل، در آغاز بحث خود، تصدیق می‌کند که بحرانی هست. و چه بحرانی: " بحرانی که اکنون جنبش کمونیستی ایران را فرا گرفته است، بی تردید یکی از حادثترین بحران‌هایی است که این جنبش به خود دیده است. " پس نه تنها هست، بلکه حادثترین نوع آن است. به علاوه، توکل تصدیق می‌کند که واری ریشه‌های این بحران، و بحث درباره راه‌های مقابله با آن، اهمیت دارد: " اکنون بر بسیاری از نیروهای انقلابی جنبش این سوال مطرح است که ریشه این بحران در کجاست و راه حل آن کدام است؟ "

در جاهای دیگر، حتی از " عظمت " (!) بحران نیز صحبت می‌شود: " بحرانی با چنین عظمت "، " یک بحران عظیم سراسر جنبش کمونیستی را فرا می‌گیرد. " در ضمن، تصدیق می‌شود که جناح اقلیت از این بحران مصون نمانده است.

بسیار خوب. سوال الف ر را تکرار می‌کنیم: پس " گام ارزنده" ای که کنگره اقلیت به جلو برداشت، در چیست؟ در کار، گفته می‌شد که برگزاری این کنگره " یک نقطه عطف در حیات سازمان " محسوب می‌شود و نه تنها برای سازمان بلکه برای کل جنبش دست آوردهای " گرانمایی" بار آورده است. اما فقط چند ماه بعد، " عظمت " بحران چشم توکل را می‌گیرد. تا زمانی که کار انتشار می‌یافت، نوشتند " انقلاب شعله می‌کشد. " پس، در این اوضاع مساعد و پس از آن " نقطه عطف "، چه شد که در کام " یکی از حادثترین بحران ها " فرورفته‌ایم؟ رژیم ضد انقلاب همان است که بود، در یوزگی و زبونی ائتلاف‌های بورژوازی لیبرال همان است که بود و ناتوانی چپ انقلابی نیز تغییری کیفی نکرده است. مدتهاست که این عوامل بحران را وجود داشته‌اند - در واقع، در سراسر دوره انقلابی اخیر. با این تفاوت که در دوره قبل از قیام، هم " رژیم " ضد انقلابی شاه را داشتیم و هم " رهبری " ضد انقلابی خمینی. آنچه، در سراسر این دوره، به تدریج تغییر کرده، کمیت سرکوب خونین جنبش انقلابی و کمیت جایگزینی یک ضد انقلاب جدید با دولت سرکوبگر سابق است. یعنی تغییر در میزان شکست. بنابراین، فقط تناسب قوا تغییر کرده است. شکل بحران نیز به تناسب عوض شده. اگر منظور توکل از بحران، به نحوی از انحاء، به یکی از این عوامل بالا

مرتبط می‌گردد، ولی در ضمن یک بحران جدید است، پس، باید پرسید مفهوم او از بحران چیست؟ این بحران، از کجا به ناگهان سررسیده است؟ بحرانی که منظور ماست، تاریخی است، مدتهاست که وجود داشته.

الف ر گفته بود: آنها وجود بحران را تصدیق می‌کنند، اما از درک درست آن عاجزند. باید دید این " بحران عظیم سراسری " چه نوع بحرانی است. آیا این همان بحران تاریخی است؟ آیا بحرانی است که ناشی از آن بحران تاریخی است؟ یا این که خیر! بحرانی است از نوع " خاص و ویژه "، و مختص توکل؟

در گزارش رسمی کنگره (" استناد مستند ") از چندین نوع بحران صحبت شده است. مثلا: گاهی گفته می‌شود " بحران جامعه "، گاهی وصف از " شرایط بحرانی جامعه " است، و گاهی عبارت " دوران متحول و بحرانی " کنونی بکار می‌رود. فعلا، کاری به معنای آنها نداشته باشیم. منظور توکل از بحران به کدام یک از بحران‌های بالا مرتبط است؟ توکل، به الف ر ایراد می‌گیرد، که چرا به فلان " رفیقی که در کنگره چنین و چنان گفته " استناد می‌کند، " با استناد به نوشته‌های مستند " ایراد بگیرد. هیچ اشکالی ندارد، هر کسی می‌تواند مواضع خود را تغییر دهد. اما آیا نباید مواضع قبل را نیز مرور کند؟ اما توکل کاری به این مسائل پیش پا افتاده جنبش انقلابی ندارد، او سرگرم افشای نقاط اشتراک خود با " لنینسیم " مفریان توده‌ای و اکثریتی است. توکل، نه در جایی توضیح داده است که تفاوت بین آن سه " بحران " اول چیست، و نه اینکه " بحران عظیم " چهارمی با کدام یک رابطه دارد. شاید هم بحران پنجمی در کار باشد، که همه را در بر می‌گیرد. بهر حال، تحلیلی در کار نیست. او حتی بحران، " خاص و ویژه " خود را تشریح نمی‌کند. جنبش نیازمند شناخت صحیح بحران است، توکل سرگرم افشای " ترسکیسم ".

به جای ریشه‌یابی بحران، توکل رد پای بحران را چنین ترسیم می‌کند: " بدون استثناء تمام سازمان‌های م - ل با بحرانی در جوه ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی روبرو هستند. اختلافات ایدئولوژیک به نحو بی سابقه‌ای رشد کرده‌اند. بحران‌های تشکیلاتی ابعاد و خیمی به خود گرفته‌اند. انشعاب و جدایی به صورت یک پدیده روزمره در آمده است. روحیه یاس و سرخوردگی بر بخشی از نیروهای جنبش حاکم شده است. یاران نیمه راه به توده‌ها و انقلاب پشت کرده‌اند. ندامت، خیانت و حتی شرکت در نمایشنامه‌های تلویزیونی رژیم ارتجاعی حاکم فزونی گرفته است. روحیه و ابتکار انقلابی به نحو حیرت آوری تنزل نموده است ".

این تنها " تعریف " مشخصی است که از این بحران مشخص، حاد، عظیم، سراسری، و مختص توکل، ارائه شده، و این تنها بحران‌هایی است که در لنینسیم یا ترسکیسم، وجودشان مورد پذیرش توکل واقع شده.

اما، چرا همه این اتفاقات مساوی با بحران است؟ مگر در شب انقلاب اکتبر روسیه همه این مشخصات وجود نداشت؟ چرا اختلافات ایدئولوژیک، مساوی با بحران است؟ مگر قرار است، در جامعه طبقاتی، اختلافات ایدئولوژیک نباشد؟ طبعاً، تا زمانی که ضد انقلاب وجود دارد، " یاران نیمه راه " هم فراوان خواهد بود. در این باره هم، توکل توضیحی ندارد. نیازی به توضیح ندارد؛ به متن رجوع کنید؛ معنای آن، هر جا که لغت بحران بکار رفته، وجود دارد، در خود لغت. زیرا، برداشت توکل از مقوله بحران همان مفهوم ساده لغوی آن است. مطابق

فرهنگ لغت، هر گونه وضع غیر عادی می‌تواند بحران نامیده شود. اختلافات ایدئولوژیک طبیعی است - چنانچه در حدی عادی و معقول از نظر توکل باشد. اما، رشد "بی سابقه" آن امری غیر عادی است. پس، بحران است! به همین ترتیب، "انشعاب و جدایی" همیشه وجود دارد - و وحدت‌های نو-اما، اگر "یک پدیده" روزمره باشد، می‌شود بحران (به‌عراق "روزمره" کاری نداشته باشیم). "ندامت و خیانت"، چنانچه از گونه "فزونی گرفته" باشد، بحران است. تنزل روحیه انقلابی، البته بطور "حیرت‌آور"، بحران است. و از همه گویاتر، "بحران‌های تشکیلاتی" وضعی عادی هستند، اما اگر "ابعاد و خیمی" بخود بگیرند، می‌شوند بحران! البته، "یک بحران عظیم" قاعدتا" این هم یکی از تجلیات تبدیل تغییرات کمی به کیفی است. "بحران‌ها" می‌شوند "عظمت" یک بحران. اما از چیدن هزاران لغت در کنار هم، تحلیل حاصل نمی‌شود: فقط یک مجموعه بی معنا.

اگر تردیدی در این باره دارید، به دوره بندی‌های بحران رجوع کنید. توکل به کسانی که "با توسل به یک مشت کلی گویی" می‌گویند این بحران "از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵" وجود داشته، پرخاش می‌کند و دوره بندی بدیع خود را ارائه می‌کند. او می‌نویسد: "بر هر کس که اندک درکی از بحران داشته باشد روشن است که از هنگامی که س.چ.ف.خ. ا. پدید آمد تنها در مقاطعی معین که اختلافات ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی به شدت حاد شده‌اند، با بحران روبرو بوده است." البته مطابق تعریف لغوی بحران، هر وقت وضع "حاد" شود، بحران است. نمونه‌های این دوره بندی گویاترند: مقاطع معین بحرانی. مثلا، "پیش از ۳۰ خرداد"، اختلافات ایدئولوژیک، "هنوز نمی‌توانست خود را در حد یک بحران بروز بدهد". اما، "در شرایط پس از ۳۰ خرداد"، اختلافات ایدئولوژیک، "در سطح یک بحران نمود می‌یابد." به عبارت ساده‌تر، با انتشار (تر) زمانه و چشم‌انداز (و بحث‌هایی که قبل از آن انجام گرفته)، یکی از آن مقاطع معین بحرانی در تاریخ س.چ.ف.خ.ا. پدید آمده است! نمونه دوم، در هنگام بروز "تمایل" اکثریت به ضد انقلاب بوقوع پیوسته است. اما، بقول توکل، پس از انشعاب اکثریت، "انقلاب نخستین پالایش خود را بانجام می‌رساند و بحران موقتا از میان می‌رود." قبل از ۳۰ خرداد، "ترتسکیسم الف" "پوشیده" و "سربسته" بود، بحران نبود، پس از ۳۰ خرداد، "ترتسکیسم الف" آشکار شد و به "حد یک بحران" رسیده‌ایم. قبل از انشعاب اکثریت، دعوا زیاد بود، بحران بود، بعد از تکمیل انشعاب، دعوا می‌خوابد، بحران رفع می‌شود. این، البته مفهوم بسیار "خاص و ویژه‌ای" از بحران است. بدین ترتیب، پیوستن رسمی اکثریت به ضد انقلاب نه تنها مایه بحران نیست، بلکه موجب رفع بحران است: بحران توکل. وضع غیر عادی برطرف شده است، خیال توکل هم راحت. در لابلای مقاطع معین بحرانی آن چنانی، "دوران شکوفائی" نیز وجود دارد. مثلا "در دوره‌ای که رهبری جنبش انقلابی توده‌ای به دست ضد انقلاب آخوندی افتاده است، به عقیده توکل، "سازمان نه تنها با بحران روبرو نیست بلکه دوران شکوفائی خود را می‌گذراند." چرا؟ زیرا که در اثر انقلاب، "انبوهی از نیروها، بویژه روشنفکران و دیگر اقشار خرده بورژوازی" به طرف "سازمان" روی می‌آورند: انقلاب می‌شود. توده‌ها به طرف نام و سنت مبارزاتسی مارکسیستهای انقلابی جلب می‌شوند، سازمان شکوفا می‌شود. اما این واقعیت، که سازمان در جهت دادن به مبارزه این نیروها ناتوان است، و "میانجی گری شکست" می‌کند، بحران نیست. قاعدتا، برای توکل، این غیر عادی نیست. اما،

نقد الف ر، که هدفش ریشه‌یابی بحران و نشان دادن راه و چاره کار انقلابی است، نشانه‌گر بحران می‌شود. زیرا، نشان می‌دهد که اختلاف با توکل "به سطح یک بحران" رسیده است. انتقاد، حد دارد، انتقاد اساسی، از حد خارج است، بحران می‌آورد.

پس، منظور توکل از دوره بحران کنونی، که بسیار "حاد"، "شدید" و برای خود دارای نوعی "عظمت" است، دوره‌ای است که اوضاع به نظر او غیر عادی می‌آید: دیگر نمی‌توان "با رتق و فتسق ساده‌ی امور" گذران کرد.

ریشه یابی این گونه دوره‌های بی معنی، البته حتی ساده تر از خود امر دوره‌بندی است. توکل کار را یکسره می‌کند: ریشه همه دوره‌ها یکیست. به عقیده او، "زمینه‌های عینی بروز یک بحران در درون همه سازمان‌های م - ل وجود دارد" و به یک معنی این زمینه‌های عینی حتی نسبت به گذشته تشدید شده است. البته، بنا به تعریف، هر وضع غیر عادی باید وضع عادی نیز به همراه داشته باشد، والا بی معنی می‌شود. توکل بحران را غیر عادی می‌داند، بنابراین، بالنسبه، دوره‌هایی نیز عادی خواهند بود. در گذشته چنین بوده، در آینده هم چنین خواهد بود. اما توکل مخالف توسل به "یک مشت کلی گویی" است، او تاکید می‌کند، "به یک معنی" این "زمینه‌های عینی" گاهی نظیر دوره فعلی، نسبت به گذشته، "تشدید" می‌شود. اما، این مشخص گویی، دیگر کاملا بی معنی است. اول اینکه، مگر زمینه تشدید هم می‌شود؟ منظور توکل از زمینه، می‌پذیریم که چیز دیگری باشد. مثلا، او شاید مقصودش دلیل بروز بحران است؛ ولی می‌گوید زمینه، بنابراین، منظور او از تشدید زمینه فقط می‌تواند به معنای موثر یا موثرتر شدن این دلیل باشد: دلیل بروز بحران در درون همه سازمان‌ها وجود دارد و نسبت به گذشته بیشتر هم شده است. ام این که چیز جدیدی نیست. صحبت از "یک معنی" بود. توکل می‌گوید وضع عادی گاهی غیر عادی می‌شود. هنگامی که عادی است، زمینه‌های آن وجود دارد، اما عادی. و هنگامی که غیر عادی می‌شود، زمینه‌ها "تشدید" می‌شوند، یعنی غیر عادی می‌شوند.

بدین ترتیب، دلیل بروز بحران عظیم و سراسری توکل در بطن جریان امور همواره وجود دارد؛ اما گاهی، و فقط گاهی این دلیل، در یک بحران حلول می‌کند. در چه مواقعی: در "تند پیچ‌های تاریخی" - که مساوی هستند با "بروز شرایط حاد" آیا باز هم تکرار کنیم؟ در شرایط غیر عادی، توکل بحران عظیم و سراسری می‌بیند؛ در شرایطی که چیزی نمی‌بیند، وضع را عادی تشخیص می‌دهد؛ و در شرایطی که انبوهی از نیروها "بویژه روشنفکران" دیگر اقشار خرده بورژوازی" بطرف او می‌روند، شکوفا می‌شود.

باز به خود توکل رجوع کنیم. او می‌گوید، پس از انشعاب اکثریت "بحران موقتا از میان می‌رود... اما هنوز زمینه‌های عینی بروز یک بحران از میان نرفته است. یک تند پیچ تاریخی دیگر (که در هنگام انشعاب اکثریت هم، یک تند پیچ تاریخی دیگر بود). بروز شرایط حاد و درگیری قطعی انقلاب و ضد انقلاب لازم است تا بر بستر این شرایط یک بار دیگر بحران بروز کند." پس وجود زمینه‌های عینی بحران، باعث بروز بحران می‌شود. اما گاهی هم می‌تواند نشود! مثلا، بحران از میان می‌رود، ولی زمینه‌ها از میان نرفته است. اما، تند پیچ‌های تاریخ شاید زمینه‌ها را تکان می‌دهند، و در نتیجه، "یک بار دیگر"، بحران از زمین به بالا صعود می‌کند. تاریخ پراز پیچ است، اما، اگر پیچ غیر عادی باشد، طبعاً "وضع تاریخ هم غیر عادی می‌شود (حتی اگر از "نقطه

عطف "ها هم گذشته باشید؟). ولی، چه نوع پیچی غیر عادی است؟ پیچی که پس از آن وضع غیر عادی شود!

پس، مشاهده می‌کنید که روش ریشه‌یابی اوضاع غیر عادی، بسیار عادی است. ولی کاربرد مشخص همین روش عادی، بسیار غیر عادی است. این کاربرد، در دست توکل به نتایج غریبی منتهی می‌شود. مثلا، ببینیم به چه معنی مشخصی، زمینه‌های عینی بحران، "حتی نسبت به گذشته"، تشدید شده‌اند. توکل می‌نویسد: "چرا که در حالی انبوهی از نیروها بویژه روشنفکران و دیگر اقشار خرده بورژوازی به سمت این سازمان‌ها روی می‌آورند، که از یک سو پیوند میان این سازمان‌ها و طبقه کارگر بسیار ضعیف است و از سوی دیگر هنوز نتوانسته‌اند، به یک تئوری و برنامه منسجم انقلابی پرولتری دست یابند." این، البته، بمراتب کمتر از "یک معنی" در بردارد. در دوره قیام، همین پیوستن "انبوهی از نیروها"، معرف دوران "شکوفائی" سازمان می‌شود. در دوره نقد الف ر، اما، عوامل شکوفائی باعث "تشدید" زمینه‌های بحران می‌گردند! در دوره‌هایی که "پیوند" سازمان با طبقه، کم و بیش وجود خارجی نداشت و "انسجام ایدئولوژیک" سازمان کمتر بود، عامل هجوم "انبوهی از نیروها" شکوفائی می‌آورد. در دوره‌هایی که پیوند قوی‌تر و سازمان منسجم تر است، نقد الف ر باعث می‌شود که همین عامل به ضد خود بدل شود و بحران‌زا گردد! شاید در دوران "غیر عادی" کنونی، نحوه استدلال هم مختل می‌شود.

البته، توکل به اندازه‌های این روش عادی را پر از راز و اسرار کرده است که عاقبت نخواهیم توانست بفهمیم زمینه‌های عینی بحران کدامند، تندپیچ چیست و بروز بحران یعنی چه. همه چی—ز، تغییر می‌کند؛ در یک جا توکل می‌نویسد، این سازمان‌ها "هنوز نتوانسته‌اند به یک تئوری و برنامه منسجم انقلابی پرولتری دست یابند." اما، آیا مطابق همین تئوری و برنامه "منسجم" نیست که ارتداد و انحراف را تعیین می‌کنند؟ اگر هنوز اصل در دست نیست، جعل چگونه مشخص می‌شود؟ مگر خود توکل بقدری بر تئوری و برنامه لنینیستی مسلط نیست که "ترتسکیم" را از هفتاد فرسخی می‌بیند؛ از پشت فریبکاری‌ها و پنهان کاری‌های الف ر. پس، شاید توکل از این قاعده مستثنی است. خود او نیز تقریبا "چنین چیزی می‌گوید. در چند گام ارزنده دیگر به جلو، می‌نویسد: "البته منظور این نیست که هم اکنون جنبش کمونیستی ایران هیچگونه تئوری و برنامه انقلابی ندارد." پس، به یک یا چند گونه آن دست یافته‌اند. اما، گونه "منسجم" هنوز پیدا نشده. گونه منسجم چه چیزی است؟: "منظور دست یافتن به چنان تئوری و برنامه منسجمی است که از بطن یک مبارزه ایدئولوژیک بیرون آمده باشد و با تمام جریانات غیر پرولتری خط و مرزهای مشخص و صریح داشته باشد." اما مگر می‌توان تئوری انقلابی و برنامه انقلابی را بدون مبارزه سرسختانه علیه ایدئولوژی‌های بورژوائی و خرده بورژوائی بدست آورد؟ آیا مارکسیزم "از بطن یک مبارزه ایدئولوژیک" بیرون نیامده است؟ آیا مبارزات مارکس و انگلس علیه پرودونیزم و آتارشیزم کافی نبود، و یا شاید به اندازه کافی "حاد" و "بی رحمانه" نبود؟ آیا مبارزات لنین علیه منشویزم و اپورتونیزم از انسجام کافی و برخوردار نبود، و یا شاید لنین، "خطر عمده" یعنی "ترتسکیم" را تشخیص نداده بود؟ از همه مهمتر، آیا توکل به این انسجام دست یافته است، یا خیر؟ هیچ چیز، روشن نیست. همه چیز تغییر می‌کند. هنگامی که توکل بخواهد، دست می‌یابد، هنگامی که نخواهد، "بدون استثناء" هیچ کس دست نمی‌یابد. گاهی این دست یابی باعث بحران می‌شود،

گاهی دست نیافتن.

البته، این همه یک معنی دارد. توکل، بهر حال، پرچمدار مبارزه علیه "ترتسکیست منحنط"، یعنی "رفیق الف ر" بوده است. او به سوابق طولانی خود در این مبارزه، بارها اشاره می‌کند. بنابراین، هر چند که او معتقد است، تمام سازمان‌های م—ل "بدون استثناء" فاقد یک تئوری و برنامه انقلابی پرولتری هستند که از بطن یک مبارزه ایدئولوژیک حاد بیرون آمده باشد" (در ضمن، باید حاد هم باشد)، بهر حال، همه باید بدانیم که او در این راه پرچمدار بوده است. در مورد "ماهیت ترتسکیستی" الف ر، او بارها افشاء گری کرده است و وجود این "انحراف عظیم" را بارها فاش کرده است. پس، توکل هم خواهان و هم در حال دسترسی به آن نوع "منسجم" و مطلوب است. بسیار خوب، این که باید مایه خشنودی شود. انحرافات حاد باعث شده است تا دست کم توکل بتواند از قاعده فقدان تئوری و برنامه مستثنی شود. پس، بحران در چیست؟ "انحراف عظیم تاریخی ترتسکی"، چونان سایر "اختلافات عمیق ایدئولوژیک"، هم نیروی محرک حل بحران است و هم عامل بحران‌زا. این، قاعدتا، معجزه دیالکتیک است—دیالکتیک "منسجم" توکل.

توکل، اما، فروتنی را از دست نمی‌دهد و این معجزه را نه به خود بلکه به لنین نسبت می‌دهد. به عقیده او، در دوران‌های بحرانی، نظیر دوره کنونی، بلشویک‌ها تحت رهبری لنین (نیز چون توکل) "ایدئولوژی‌های غیر پرولتری را افشاء می‌کنند و حزب منسجم خود را به پیش می‌رانند." (با این تفاوت که اینجا، مساله انسجام حزب است و نه "تئوری منسجم"). بنابراین، توکل هم می‌خواهد همان کار لنین را تکرار کند. اوج فروتنی، اما، هنگامی درک خواهد شد که دشواری کار توکل را در نظر بگیریم. این واقعیت که در زمان لنین، رهبری انقلابی بلشویک‌ها وجود داشت، فعال بود، مبارزه را سازمان می‌داد و پیروزی قطعی انقلاب را نزدیک می‌ساخت، از دیدگاه توکل چیزی را نشان نمی‌دهد جز آسودگی کار لنین و دشواری کار توکل. به عقیده او، در دوران لنین تنها تفاوت با دوران توکل در این است که "بروز نوسان و تردید و اختلافاتی که می‌تواند به یک بحران منجر شود، بسیار کمتر خواهد بود." بنابراین، می‌بینید که توکل باید همان مبارزه را انجام بدهد، ولی امتیازاتی را که لنین داشت، او ندارد: "بروز نوسان و تردید" در دوران توکل بیشتر است. مضافا به اینکه، توکل، بقول خودش در کشوری زندگی می‌کند که "بخش عظیم جمعیت آن را خرده بورژوازی تشکیل می‌دهد" (او تصور می‌کند که در روسیه قبل از انقلاب، خرده بورژوازی در صد کمتری از جمعیت را تشکیل می‌داد). با این همه، توکل پرچم مبارزه ضد انحراف را به دست گرفته است. لنین هم مجبور شد همین کار توکل را انجام دهد. ولی لنین شانس آورد و با "بحرانی به چنین عظمت" مواجه نشد. زمینه‌های عینی، تندپیچ‌ها و اختلافات عمیق ایدئولوژیک، که همگی به روش خاص توکل بحران‌زا می‌شوند، در این دوره به صورت "حاد" تری وجود دارند. والا، بقول الف ر، "تا کنون پشت افراسیاب را به خاک مالیده بودند."

بهر حال، روشی که توکل برای رسیدن به "انسجام" تئوریک و برنامه‌ای در پیش گرفته است، روش صحیحی برای مقابله با بحران انقلابی کنونی نیست. شاید، در مورد بخصوص توکل، "انحرافات" بتوانند حتی نیروی محرکی برای دست یافتن به "انسجام" بشوند. اما، نه سایر نیروهای انقلابی می‌توانند چنین روشی را تقلید کنند (خطرات خشک

مغزی عظیمند) و نه به هر حال بحران تاریخی با این روش رفع می شود. تقابل های قلابی شاید بتواند بحران های ساخته و پرداخته ذهن توکل را مرتفع سازد و یک بار دیگر "روحیه انقلابی" او را احیاء کند. اما، بحران انقلابی هنوز در برابر ماست، در کنار "بحران عظیم" توکل، آیا توکل برای حل آن نیز راه و چاره ای اندیشیده است؟ خیر! او فقط به بحران خود کار دارد.

پس از چون و چراهایی که درباره وجود بحران، ابعاد بحران، دوره های بحران و ریشه های بحران، نوشته شده، توکل نتیجه می گیرد: "اکنون اگر پذیرفتیم که ریشه بروز این بحران... به اختلافات عمیق ایدئولوژیک باز می گردد، پس، راه حل ریشه ای و اساسی آن را نیز می باید در مبارزه ایدئولوژیک بی رحمانه علیه ایدئولوژی های رنگارنگ غیر پرولتری "دنبال کنیم. (البته، بحران توکل، مطابق تعریف خود توکل، چیزی جز بروز اختلافات ایدئولوژیک نبود، ناچاریم که بپذیریم!) توکل، گفتیم که پرچمدار این مبارزه بوده است. بنابراین، او به سهم خود، تیره و تارترین رنگ یعنی "ترتسکیسم" را انتخاب کرده است تا بی رحمانه ترین روش مبارزه را در عمل نشان دهد.

البته، ناگفته نماند، او معتقد است که بحران مذکور یک "سرمنشأ طبقاتی" (افزافه بر "ریشه بروز") نیز دارد، و آن هم، بطور مستقل، یک وجه از "دو وجه به هم پیوسته" از راه حل را می طلبد. برای خشک کردن "ریشه بروز این بحران" مبارزه بی رحمانه ایدئولوژیک لازم است، ولی برای خشک کردن "سرمنشأ طبقاتی این بحران ها" باید ترکیب طبقاتی سازمان های م - ل را که "غالبا" از روشنفکران تشکیل شده اند "تغییر داد و با جنبش طبقه کارگری پیوند زد. چرا؟ چرا ندارد؛ اگر پذیرفتیم که سرمنشأ طبقاتی این بحران ها به ترکیب طبقاتی سازمان ها باز می گردد...، پس، راه حل ریشه ای و اساسی عبارتست از "پیوند مستحکم تر و پایدار تر با جنبش طبقه کارگر. بدین ترتیب ۸۰ سال پس از چه باید کرد لنین، توکل بجای مبارزه در راه پیوند سوسیالیسم علمی با جنبش کارگری، خواهان پیوند "سازمان" بسا جنبش است و بجای استحکام وحدت سازمان بر اساس برنامه و تئوری انقلابی، خواهان تصفیه طبقاتی درونی سازمان است. او تصور می کند مفهوم "روشنفکر خرده بورژوا" یک مفهوم سوسیولوژیک است. به عقیده توکل، روشنفکرانی که از اقشار خرده بورژوایی جامعه برخاسته اند، حتی اگر در داخل حزب لنینی و بر اساس اصول کمونیسم علمی و برنامه و تاکتیک انقلابی وحدت کرده باشند، "سرمنشأ طبقاتی" بحران ها می شوند. آیا این همان ایرادی نیست که مخالفین لنینیسم همواره علیه حزب انقلابی لنینی مطرح می کنند؟ خود لنین، چنین نظریاتی را معرف سندیکالیسم آنارشیستی می دانست.

اما، این که چرا "ریشه بروز" در همان "سرمنشأ" جای نگرفته تا در "یک وجه" کار را فیصله دهیم، چندان هم معما وار نیست. قبلا گفتیم، الف ر علیه گرایش های سنتریست که از روشنفکران خرده بورژوا تغذیه می کنند، نقد کرده است. توکل معتقد است، این که چیزی نیست او می تواند بگوید: روشنفکر خرده بورژوا خودتی و از سنتریست هم بدتری! بنابراین، برای تثویز کردن این میل، باید هر دو وجه، بطور جداگانه، ولی البته، "به هم پیوسته"، دنبال شوند تا مدارک لازم تهیه گردد. هم ریشه بروز ایدئولوژیک و هم سرمنشأ طبقاتی بحران، اما، عاقبت همانا فقط یک راه سوزاندن دارد: "مبارزه بی رحمانه علیه ترتسکیسم". عاقبت، توکل، تنها

راهی که در مقابل مارکسیست های انقلابی قرار می دهد، اینست: "پیروی از لنینیسم، دفاع از لنینیسم و مبارزه بی رحمانه علیه ترتسکیسم".

نظر آنچنانی توکل درباره بحران، این مساله مرکزی جنبش انقلابی کارگری، چنین راه حلی را نیز طلب می کند. بدین وسیله، او، عاقبت نه توضیح داده است که بحران چیست و نه پاسخ نقد الف را داده است، او به جای بحث سیاسی رسوانانه نوشته است و نامش را هم گذارده است "راه حل ریشه ای و اساسی" بحران، تا نظر کسانی را که واقعا "مساله بحران کنونی را مهم تلقی می کنند از نقد الف ر، به مسائل خصوصی توکل منحرف سازد. و این شیوه نه جدید است و نه بدون هواداران بسیار.

زمانی حضرت یزدی (یار امام!) خط امامی ها را نوعی "ترتسکیست" می نامید. زمانی نیز مجاهدین، جناب بهزاد نبوی (یار پیشین خود) را "ترتسکیست" خواندند. روحانی های پیکار برای خلاص کردن گریبان خود تقصیر همه جنایات (کودتای داخلی) را به گردن "نئوترتسکیست ها" انداختند. امروز نیز، "شورای متحد چپ"، برای توجیه پیوستن خود به اپوزیسیون بورژوایی، تمام چپ انقلابی ایران را "ترتسکیست" می نامد. بنابراین، توکل می تواند از میان این طیف رنگارنگ یاران بسیاری برای "مبارزه بی رحمانه علیه ترتسکیسم" دست و پا کند. هر چند که بی رحمانه تر از همه این ها، حزب توده سالهاست که عین همین کار توکل را انجام داده است.

حال از "تحلیل"ی که توکل، به عنوان سهم خود در روشنگری بحران کنونی عنوان کرده است، می گذریم. حملات او علیه سوسیالیسم انقلابی (که او تحت پوشش فحاشی علیه ترتسکی ابراز داشته) از چنین مفاهیم سطحی و کوتاهی پایه گرفته اند. در واقع، بحث درباره دو موضوع متفاوت است. هنگامی که توکل با مقوله "بحران رهبری انقلابی" برخورد می کند، او به یاد بحران خاص خود می افتد. اما، هنگامی که مارکسیست ها این مقوله را بکار می گیرند، منظور آنان، در اساس، به بحران تاریخی رهبری انقلابی (بحران تاریخی رهبری پرولتاریا) بر می گردد. یکی از وجوه مشخصه اساسی سنتریسم در دوران ما همانا ناتوانی آن در درک ماهیت این بحران است. توکل، نیز، با تمسخر مقوله بحران تاریخی رهبری اصل و نسب خود را روشن می سازد. بسا عقیده تمام سنتریست ها این نظریه که "بحران تاریخی بشریت به بحران رهبری انقلابی تقلیل یافته است"، پوچو بی معنی است. زیرا آنها می بینند که خود به نقد در مقام "رهبران" انقلاب وجود دارند. درک یک روشنفکر خرده بورژوا از بحران نمی تواند از درک یک مغازه دار فراتر رود: بحران، بحران است. وضع کساد می شود. باید بیرحمی بیشتری نشان داد. توکل نیز در نظریات الف ر درباره بحران تاریخی رهبری انقلابی فقط اسباب تمسخر می یابد: "همان ترهات ترتسکیستی". اما مقوله بحران رهبری انقلابی اختراع الف ر نیست (اختراع ترتسکی هم). لنینیسم دوران حیات لنین مساوی است با راه حل این بحران. مفهوم این مقوله، به شناخت دوران، و به شناخت استراتژی و تاکتیک های متناسب با آن، بر می گردد و در مارکسیسم انقلابی ریشه دراز دارد. در طول تاریخ مبارزات انقلابی، بویژه در مراحل پیشا انقلابی سرشار از تبلیغ و سازماندهی، هنگامی که رهبری انقلابی

متناسب با شرایط انقلابی وجود ندارد، آنچه وجه مشخصه تعیین کننده اوضاع را تشکیل می‌دهد همانا بحران رهبری انقلابی است. مثلا، هنگامی که دوره قبل از ۲۲ بهمن، رهبری انقلابی متناسب با شرایط عینی انقلاب وجود ندارد، آن چه هست فقط یک انقلاب نیست بلکه هم بحران رهبری انقلابی است. تمام دوره‌ای را که بعد می‌آید "دوران شکوفایی" نمی‌نامند: این دوره بحران انقلابی است. از بارزترین خصایص دوره بحران انقلابی، وجود تضاد مابین آمادگی شرایط عینی انقلابی و ناآمادگی طبقه انقلابی و پیشتر از آن است. در چنین دوره‌ای افشار وسیع توده انقلابی قادر به فراتر رفتن از خواست‌های محدود، و مبارزه برای تسخیر قدرت نیستند. نه به این خاطر که بقول توکل "روحیه" ندارند و یا خواهان این کار نیستند. بلکه به خاطر بحران رهبری. این بدان معنی نیست که رهبر ندارند. بلکه رهبری انقلابی، یعنی رهبری متناسب با تکالیف انقلاب، نیست. وجود توکل هم، حتی اگر انقلابی باشد و با کیفیتی والا، کافی نیست. حداقلی از کمیت و حداقلی از کیفیت لازم است.

توکل، که به تاریخ جنبش کارگری جهت توجیه افتراگویی خود سر می‌زند، به مهمترین تجربه تاریخی پرولتاریا در حل بحران رهبری انقلابی رجوع نمی‌کند: فاصله بین انقلاب فوریه و اکتبر در روسیه. در ایران، بحران رهبری انقلابی هنوز حل نشده است. شکست سخت و تاریخی لازم بود تا وجود آن را اثبات کند. توکل‌ها هنوز حتی از وجودش بی‌خبرند. اما در روسیه، در فوریه ۱۹۱۷ وجود داشت، و می‌توان گفت تا سپتامبر برطرف شد. انقلاب اکتبر نتیجه آن است. لنین در تزه‌ای آوریل نوشت: "خود ویژگی لحظه فعلی در روسیه عبارت است از انتقال انقلاب از نخستین مرحله خود که در آن قدرت حاکمه به علت کافی نبودن آگاهی و تشکل پرولتاریا، به دست بورژوازی افتاده است، به دومین مرحله که در آن باید قدرت حاکمه به دست پرولتاریا و قشرهای تهیدست دهقانان بیفتد." بلشویک‌ها این بحران را تا اکتبر قطعاً حل کردند. لنین در قدرت دوگانه علیه کسانی که عوامل باز دارنده حل این بحران بودند، نوشت: "شوراها هنوز فقط قدرتی در حال جنین هستند. این قدرت خواه از طریق سازش مستقیم با حکومت موقت بورژوازی، و خواه از طریق یک سلسله گذشت‌های واقعی، خود مواضع را به بورژوازی تحویل داده و می‌دهد. چرا؟ آیا برای اینکه چخیدزه، تسرتلی، استکلف و شرکاء اشتباه می‌کنند؟ این حرف پوچی است. تنها یک عامی می‌تواند این طور فکر کند نه یک نفر مارکسیست. علت این امر، کافی نبودن آگاهی و تشکل پرولتاریا و دهقانان است. اشتباه رهبران نامبرده در نظریات خرده بورژوازی آنان و در اینست که آنها ذهن کارگران را تیره ساخته و آنرا روشن نمی‌کنند، موهومات خرده بورژوازی تلقین نموده و این موهومات را تکذیب نمی‌کنند، مبانی نفوذ بورژوازی را در میان توده‌ها استوار ساخته و توده‌ها را از قید این نفوذ آزاد نمی‌کنند." تاریخ انقلاب روسیه اثبات کرده است که بدون حزب انقلابی بلشویکی این بحران برطرف نمی‌شد. در فوریه، شرایط عینی برای انقلاب سوسیالیستی (و نه بورژوازی، آنچنانکه توکل تصور می‌کند) آماده بود. بورژوازی، نه به نیروی جبر تاریخی همانا به خاطر عدم کفایت آگاهی و سازماندهی کارگران قدرت را قبضه کرد. رهبری با نفوذ انقلابی نبود تا بتواند با امثال روشنفکران خرده بورژوازی سنتریست که اذهان توده‌ها را "تیره ساخته" و با تلقین "موهومات خرده بورژوازی" مبانی نفوذ بورژوازی را فراهم می‌سازند و میانجی شکست انقلاب، یعنی بورژوازی شدن

انقلاب، یعنی افتادن "قدرت حاکمه" به دست یک طبقه غیر پرولتری، می‌شوند، مبارزه کند. تا آوریل، تا قبل از آمدن لنین به روسیه حتی بلشویزم به لکتت زبان دچار بود. نامه‌هایی از دور لنین در پراودا چاپ نمی‌شد. اولین نامه هم که منتشر شد به دست "تحریریه پراودا" (استالین - کامنف) سانور شد، تا روشنفکران خرده بورژوا آزرده نشوند. در آن زمان هم بحران رهبری انقلابی وجود داشت، اما بلشویک‌های لنینیست مبارزه کردند تا شورهایی که در فوریه در حال "جنینی" بودند، توانستند در اکتبر، با استقرار دولت کارگری، انقلاب سوسیالیستی را آغاز کنند. در همان زمان هم عده‌ای از "بلشویک‌های قدیمی" لنین را "ترتسکیست" می‌خواندند. اما تروتسکی خود به لنین و بلشویک‌ها پیوست. سنتریستهای امروزی، اما، برای توجیه ناتوانی خود در حل بحران رهبری، پشت تقابل تصنعی لنینیسم یا ترتسکیسم، در واقع به لنینیسم حمله می‌کنند.

بحران تاریخی رهبری انقلابی، به معنای وجود شرایط عمومی بحران رهبری پرولتاریا در مقیاس تاریخی - جهانی است. دوران ما دوران انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیزم است. این دوران با انحطاط و احتضار نظام سرمایه داری (انحصارات، طفیلی‌گری سرمایه داری)، تشدید تضادهای طبقاتی، و فعلیت یافتن انقلابات پرولتری مشخص می‌گردد. این دوران تاریخی، که از اوایل قرن بیستم آغاز شد و با جنگ جهانی اول خصایص اساسی خود را آشکار ساخت، همچنین مترادف است با جهانی شدن نظام سرمایه‌داری و ادغام کشورهای عقب افتاده مستعمره و شبه مستعمره در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری. در این دوران، اقتصاد کشورهای جداگانه جزئی از نظام حاکم است. در این دوران، شرایط عینی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی برای انقلاب کارگری، استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و انتقال به سوسیالیزم، در سطح جهانی آماده است. اما آمادگی (آگاهی و تشکل کافی) پرولتاریا برای رهبری کلیه ستمدیدگان و زحمتکشان و برای مبارزه جهت تسخیر قدرت دولتی، به خاطر فقدان رهبری انقلابی بین المللی، وجود ندارد. شکاف عمیق میان آمادگی شرایط عینی و ضعف عامل ذهنی، بشریت را در بحرانی تاریخی فرو برده است: بحران تاریخی رهبری انقلابی در مقیاس جهانی.

انقلاب سوسیالیستی اکتبر یک استثنای تاریخ نبود. پیروزی این انقلاب می‌توانست زمینه را برای رفع بحران تاریخی رهبری فراهم سازد. زنجیر امپریالیزم جهانی در ضعیفترین حلقه آن شکست. قدرت زنجیر نیز می‌توانست از میان برود. انقلاب اکتبر سرآغاز یک دوران انقلابات سوسیالیستی بود. و بود هر چند که بسیاری به صورت ناقص انجام گرفتند، و هر چند که بسیاری شکست خورده‌اند. هر اندازه بخش‌های بیشتری از نظام محتضر سرمایه‌داری جهانی جدا می‌شوند و اقتصاد سوسیالیستی را بر می‌گزینند، گرایش‌های اساسی دوران انتقالی شدت بیشتری می‌یابند. توکل، اما، در وجود "اردوگاه سوسیالیست" تخفیف این گرایش‌ها را می‌بیند و راه رشد غیر سرمایه‌داری را. مارکسیست‌های انقلابی، بهبود تناسب قوای طبقاتی به نفع پرولتاریا در مقیاس جهانی، و در نتیجه، آمادگی هر چه بیشتر شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی را مصادف با تشدید تضاد میان کار و سرمایه و تعمیق بحران تاریخی رهبری انقلابی ارزیابی می‌کنند.

این بدان معنی نیست که پرولتاریا رهبر ندارد. پرولتاریا هنوز رهبران سوسیال دموکرات خود را حفظ کرده است. به علاوه، به

دنبال انحطاط کمینترن ، مارشها و برلینگرها (و کیانوری ها) نیز به صف سازشکارانی که " توده‌ها را از قید نفوذ بورژوازی آزاد نمی‌کنند " پیوسته‌اند. توکل ادعای پیروی از خط مشی انقلابی کمینترن را دارد. کدام کمینترن ؟ کمینترنی که تزه‌های تاکتیک‌ها را تصویب کرد ، یسا کمینترنی که منحط شد و حکم انحلال خود را به دست خود امضاء کرد ؟ او از انحطاط و نابودی کمینترن چیزی نمی‌داند. او خط مشی کمینترن انقلابی را درباره " نیرنگ " برنامه حداقل (در دوران انتقالی) نمی‌پذیرد ، زیرا در آن ، راه فائق آمدن بر بحران تاریخی رهبری پرولتاریا پیشنهاد شده است (در حضور لنین و به طرح لنین). اما از آن " خط و مشی " ای دفاع می‌کند که این مفاهیم را ضد لنینیسم قلمداد می‌کند. " لنینیسم " سازشکاران و خیانت پیشگان ، اما ، بالنینیسم دوران حیات لنین در تضاد کامل قرار دارد.

نمی‌توان گریبان خود را با " ضد تحلیل " خلاص کرد. آیا شرایط عینی انقلاب کارگری (در مقیاس جهانی) آماده است یا خیر ؟ آیا رهبری انقلابی متناسب با این شرایط (در مقیاس جهانی) وجود دارد یا خیر ؟ آیا بحران تاریخی رهبری انقلابی پرولتری ، بارزترین خصیصه اوضاع سیاسی جهانی هست یا نیست ؟ اگر واقعیت مسلم اثبات می‌کند که پاسخ مثبت است ، دیگر تقابل حقیقی عبارتست از مقابله با گرایش‌هایی که خود در مرکز بحران قرار گرفته‌اند. بهر حال ، از این بابت نیز سنتریزم راه فرار ندارد. ریشه تاریخی این نظر در بلشویزم محکم و استوار است. بلشویک‌ها در مبارزه برای حل بحران رهبری انقلابی در روسیه پیروز شدند. از چه باید کرد. تا تزه‌های آوریل ، همگی در خدمت حل این بحران قرار داشتند. بلشویک‌ها ، اما ، انترناسیونالیست بودند. با آشکار شدن انحطاط خیانت بار انترناسیونال دوم و ناتوانی سنتریزم در حل بحران رهبری انقلابی در دوران انقلاب اجتماعی ، مارکسیست‌های انقلابی روسیه مبارزه در راه بنیاد بین‌الملل جدید انقلابی را نیز در پیش گرفتند. به دنبال پیروزی انقلاب اکتبر ، بین‌الملل سوم ، انترناسیونال کمونیستی ، یعنی حزب جهانی انقلاب سوسیالیستی ، تحقق یافت. جناح‌های انقلابی از احزاب خائن سوسیال دموکرات و سنتریست‌هایی که مسبب تحکیم مبانی نفوذ بورژوازی در میان توده‌ها بودند ، جدا شدند و احزاب انقلابی کمونیستی مستقل خود را بنا کردند.

در وظایف پرولتاریا در انقلاب ما ، لنین در نقد خود علیه این میراث فریب و نیرنگ ، یکی از دلایل ضرورت تغییر نام احزاب سوسیال دموکرات به کمونیست را چنین توصیف می‌کند : ' باید پایه حساب خود را بر موقعیت عینی جهانی سوسیالیزم نهاد. این موقعیت با موقعیت سالهای ۱۹۱۴ - ۱۸۷۱ تفاوت دارد ، که در آن مارکس و انگلس آگاهانه با اصطلاح نادرست و اپورتونیستی " سوسیال دموکراسی " موافقت می‌کردند. زیرا ، در آن زمان ، پس از شکست کمون پاریس ، تاریخ کار تهنیدی و تشکیلاتی را در دستور روز قرار داده بود. مارکس و انگلس شرایط زمان را بطرز صحیحی به حساب آوردند ، موقعیت بین‌المللی را درک کردند و بوظایف دوران پیشروی بطئی بسوی انقلاب اجتماعی پی بردند. پس ما هم به وظایف و خصوصیات دوران جدید پی ببریم. از آن نا مارکسیست‌هایی که مارکس درباره آنها می‌گوید " من تخم‌آزدها نشاندم ولی حاصلی جز خراطین برنگرفتم " تقلید نکنیم. ضرورت عینی سرمایه‌داری که در جریان رشد خود بمرحله امپریالیزم رسیده است ، موجب پیدایش جنگ امپریالیستی گردید. جنگ همه بشریت را به لب پرتگاه و بسرحد نابودی تمام فرهنگ یعنی بهیمیت کشانده و باز

هم میلیون‌های بی شمار دیگری از افراد را به نابودی تهدید می‌کند. راه چاره دیگری جز انقلاب پرولتاریا وجود ندارد. آنوقت ، در لحظاتی که این انقلاب آغاز می‌گردد و خائفاً ، با تزلزل ، ناآگاهانه و با حس عدم اعتماد فوق‌العاده‌ای نسبت به بورژوازی نخستین گامهای خود را می‌دارد - در چنین لحظاتی اکثریت (این حقیقت است ، این فاکت است پیشوایان سوسیال دموکراسی ، پارلمان نشینهای " سوسیال دموکرات و روزنامه‌های " سوسیال دموکرات " - که هم اینها ارگانهای اعمال نفوذ بر مردمند - به سوسیالیزم خیانت ورزیده ، راه ارتداد از سوسیالیزم را در پیش گرفته و به بورژوازی ملی " خویش " گرویده‌اند. توده‌ها دچار آشفتگی هستند. گمراه شده‌اند. دستخوش فریب این سران گردیده‌اند. هر آینه ما عنوان قدیمی و کهنه‌شده‌ای را که همانند خود انترناسیونال دوم پوسیده شده است حفظ نمائیم ، موجبات ترغیب این فریب و تسهیل آنرا فراهم ساخته‌ایم ؟

بدین ترتیب ، تاکید مارکسیست‌های انقلابی بر پدیده بحران تاریخی رهبری انقلابی پرولتاریا ، اساس لنینیسم است. دوران پیشروی بطئی به پایان رسیده ، دوران انتقالی ، دورانی که برای بشریت " راه چاره " دیگری جز انقلاب پرولتاریا وجود ندارد " فرارسیده است. و در چنین دورانی ، خیانت رهبری‌های سنتی به پرولتاریا و سازش طبقاتی به بورژوازی ، نه تنها دو صد چندان افزایش می‌یابد ، بلکه دو صد چندان خطرناک می‌گردد. رهبری‌های رفرمیستی و اپورتونیستی پرولتاریا - که هم اینها ارگانهای اعمال نفوذ بر مردمند - توده‌ها را گمراه می‌کنند. راه پیروزی انقلاب جهانی می‌گردند. باید از این میراث برید. اگر بحران رهبری انقلابی حل نشود ، بحرانهای ناشی از این دوران ، " همه بشریت را به لب پرتگاه و به سرحد نابودی تمام فرهنگ " می‌کشانند. شکست جنبش توده‌های انقلابی در ایران ، یک بار دیگر ، بطور منفی صحت این اساس لنینیسم را اثبات می‌کند. اپورتونیسم و سنتریزم عوامل این شکستند.

این بحران تاریخی می‌رفت که با پیروزی انقلاب اکتبر و بنیاد بین‌الملل انقلابی حل‌گردد. آنچه مسلم است این بین‌الملل امروز وجود ندارد. انحطاط و از هم پاشی بین‌الملل لنین اساسی ترین واقعیت دوران ماست. مساله تنها بر سر " خط و مشی " نیست. بلشویک — گفتند : انترناسیونال دوم مرده است ، زنده باد خط مشی انقلابی انترناسیونال دوم ! پیشگام انقلابی باید در سطح جهانی سازمان یابد تا بتوان بر بحران تاریخی رهبری پرولتاریا فائق آمد. انقلابات پیروزمند دوره اخیر هیچ یک نتوانسته‌اند در حل این بحران همان نقش را ایفا کنند که انقلاب سوسیالیستی اکتبر. این ها موارد اختلاف ماست. این ها تعیین کننده‌اند. سنتریست ها مفاهیم اساسی فوق را پوچ بی معنی تلقی خواهند کرد. توکل ها آن را " یک مشت کلی گوئی " خواهند نامید و به بحران خود که به خاطر حاد شدن اختلاف میان واقعیات مبارزه طبقاتی و خط مشی سنتریستی پیش آمده خواهند چسبید. بحران تاریخی رهبری انقلابی ، چنین عوارضی نیز در بر دارد. فقدان قطب انقلابی با نفوذ در سطح بین‌المللی اجازه می‌دهد تا روشنفکران خرده بورژوا بتوانند سنتریزم ، سکتاریزم و اپورتونیزم را تحت هزاران نام جعلی - حتی " لنینیسم " - به قصد آشفته سازی صفوف انقلابی پرولتاریا و گمراه کردن توده‌ها اشاعه دهد. بحران رهبری انقلابی زمینسسه پیدایش بحران انقلابی کنونی ایران را تشکیل می‌دهد. مارکسیست‌های انقلابی تاکید را بر آمادگی شرایط عینی انقلاب و اهمیت ظرفیت انقلابی توده‌ها در دوران انتقالی می‌گذارند و در پی ایجاد

آن رهبری متناسب با تکالیف انقلابند: رهبری اجتماعی پرولتاریا که تنها از طریق سازماندهی پیشگام پرولتاریا و پیوند آن با حزب انقلابی لنینی تحقق می‌یابد. سنتریست‌ها، اما، عدم آمادگی توده‌ها را آغازگاه سیاست‌ها و برنامه‌های خود قرار داده، تاکید را بر حفظ "روحیه" رهبران و "انضباط" کادرهای موجود و تلاش در راه دسترسی به پیروزی‌های جزئی، یعنی آنچه در "مرحله اول" به نظر "گامی به پیش" می‌آید، می‌نهند. در دوران انتقالی، دل بستن به دست آوردهای جزئی همانا موهومات خرده بورژوازی بیش نیست و تنها می‌تواند زمینه را برای شکست‌های بعدی و تعمیق بحران رهبری آماده سازد.

اکنون که پس از پایان یک دوره مهم و تاریخی مبارزه انقلابی و فروکش جنبش توده‌ای، هنگام واری ترانزنامه سازمانها و گروههای چپ در مقابله با بحران انقلابی فرا رسیده است، سنتریستها ناراحتند که چرا به عنوان "سرمنشاه بحران" معرفی می‌شوند. مارکسیزم انقلابی خواهان استخراج درسهای انقلاب، ارزیابی مشی سیاسی گروههای موجود در مبارزه علیه ضد انقلاب و تلاش در راه حل بحران تاریخی رهبری است؛ سنتریزم سرگرم رفع تقصیر از خویش، ایمن دو گرایش متضاد را در نقد الف ر و پاسخ توکل می‌توان مشاهده کرد: "اگر شوراهای کارخانه به این حال و روز افتاده‌اند، پیشگامان کارگری پراکنده‌اند، کلبه کوششهای انقلابی طبقه عقیم‌گشته‌اند و یک دوره از زندگی سیاسی توده‌ها سپری می‌شود، تقصیری متوجه اینان نیست. این پستی و بلندی خود واقعیت است. و ضعف، در نیروهای مولد جامعه جستجو می‌شود. آنان به کارنامه‌ی خود بطور جداگانه نظر می‌افکنند، و اگر نسبت به وجود بحران متقاعد شوند، بدان نه به صورت تاثیر زیانبار و خائنانه‌ی خود به جنبش کارگری، همانا چون یک مرض که می‌باید معالجه شود، نظر می‌افکنند". و توکل مرض را در ندامت "یاران نیمه راه" و تشدید "اختلافات ایدئولوژیک" جستجو می‌کند.

سنتریزم "سرمنشاه بحران" نیست. بحران تاریخی است و به رغم سنتریزم وجود دارد. پایداری سنتریزم خود یکی از عوارض این بحران است. به خاطر فقدان رهبری انقلابی، کسانی که سازشکاری طبقاتی را ترویج می‌کنند اجازه می‌یابند تا تبدیل به نیروی بازدارنده توده‌های انقلابی گردند. بنابراین، مارکسیست‌های انقلابی ناچارند که در مبارزه در راه رفع بحران رهبری به واری ترانزنامه واقعی "تاثیر زیانبار و خائنانه‌ی" سنتریزم نیز بپردازند. ترانزنامه و چشم‌انداز با بررسی ترانزنامه ناتوانی سنتریزم در درک بحران کنونی، دز عین حال استراتژی و برنامه انقلابی لازم جهت مبارزه واقعی در راه رفع بحران را نیز ترسیم کرده است. توکل، به جای این همه، نوید چشم انداز جنبش توده‌ای در "آینده‌ای نزدیک" را می‌دهد و فعلا فقط به مارکسیست‌ها پرخاش می‌کند که چرا سنتریست‌ها را "سرمنشاه بحران" معرفی می‌کنند، در صورتی که روحیه انقلابی از میان رفته، ندامت و خیانت زیاد شده، ابتکار نیست، اختلافات ایدئولوژیک حاد شده، و از همه بدتر، "بالاخره" ترسکیسم نیز پیدا شده است! لنین در نامه به رفقا خطاب به آنان که در مقابل رویکرد بلشویزم به مشی انقلاب سوسیالیستی مقاومت می‌کردند نوشت: "هنگامی که کسی به خود اجازه می‌دهد تا توسط بورژوازی ترسانده شود. طبعا همه موضوعات و پدیده‌ها زرد رنگ به نظر می‌آیند... آنها "به آسانی" فراموش می‌کنند که خط‌مشی استوارحزبی، پیگیری تسلیم ناپذیر آن... خود یک عامل روحیه ساز است، بویژه در حساس‌ترین لحظات انقلابی.

برخی اوقات مردم به "آسانی" فراموش می‌کنند که رهبران مسوول، بخاطر تزلزل شان و بخاطر آمادگیشان در آتش زدن بت‌های دیروز، باعث بدترین تزلزل‌ها در روحیه لایه‌های مشخص توده‌ها می‌شوند. انقلاب رخ داد، روحیه و ابتکار انقلابی در اقشار وسیع توده‌ها پدیدار شد، اما رهبران سنتریست - آنها که ابزار اعمال نفوذ بر توده‌ها را در دست داشتند - تزلزل نشان دادند. آنها بودند که هر روز، به دنبال "خط ومشی" پیروزی‌های جزئی، بت های تازه‌ای در برابر توده‌ها علم کردند و بت‌های دیروز را آتش زدند. یک روز خمینی "رهبر خلق" بود؛ روز دیگر حکومت بازرگان "حکومت ملی" نامیده شد. زمانی طالبانی "مظهر مقاومت" شد؛ عاقبت هم همه بدنبال بنی صدر رفتند. و امروز از این ناراحتند که چرا فرصت را از دست داده‌اند و نتوانسته‌اند با همان‌هایی که بیشترین موهومات خرده بورژوازی را به توده‌ها تلقین می‌کنند در شورای مشترک فرماندهی شکست شرکت کنند. نمی‌توان یک روز حتی از ایجاد صف مستقل زحمتکشان و ستمدیدگان در برابر خمینی سرباز زد و روز دیگر "جوخه‌های رزمی" علیه او فراخواند. سنتریزم سهم خود را در شکست ادا کرده است و امروز روحیه متزلزل توده‌ها را مسبب بحران وانمود می‌سازد. مارکسیست‌های انقلابی، اما، نه تنها ترانزنامه تاثیر زیانبار تزلزل رهبران را جدی می‌گیرند، بلکه در راه تجدید سلاح پیشگام انقلابی، به واری مسائل عمده استراتژی و تاکتیک در دوران انتقالی و روش و برنامه مبارزه انقلابی که سنتریزم اسباب توجیه تزلزل می‌سازد، می‌پردازند. این کار آغاز شده است. نقد الف ر معرف این گرایش است. پاسخ توکل فقط نتایج این نقد را به وضوح هر چه بیشتر اثبات می‌کند.

ت ت ۶۱/۳/۲۱